

# تفسیر سورهٔ علق (جلسه اول)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۶/۰۷/۱۴۰۰

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ (۶) أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَجْنِي (۷) إِنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٌ كَازِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

ای پیامبر، به نام پروردگارت دریافت قرآن را آغاز کن؛ همان کسی که انسان را آفرید. (۱) انسان را از خونی بسته آفرید. (۲) آری، دریافت قرآن را آغاز کن، و بدان که پروردگارت از همگان کریم تر و عطایش از عطای همه عطاکنندگان برتر است. (۳) همو که خواندن و نوشتن را به وسیله قلم به آدمی آموخت. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. (۵) آیا گمان می کنی که او شکر این نعمت را به جای می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند، (۶) چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند. (۷) به یقین، بازگشت آدمیان پس از مرگ به سوی پروردگار توست. (۸) به من خبر ده، آیا آن کس که بازمی دارد، (۹) بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ (۱۰) به من خبر ده، اگر آن نمازگزار بر طریق هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزگاری فرمان دهد، فرجام آن بازدارنده چه می شود؟ (۱۲) به من خبر ده، اگر آن بازدارنده، حق را دروغ انگارد و از آن روی برتابد، آیا جز درخور عذاب خواهد بود؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا کارهایش را می بیند؟ (۱۴) او حق ندارد چنین کند! اگر دست از این کار برندارد، به خواری اش می افکنیم و موی پیشانی اش را می گیریم و به دوزخش می کشانیم. (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) آن گاه اهل محفل خود را به یاری بخواند. (۱۷) ما نیز به زودی

گماشتگان بر آتش [دوزخ] را فرامی خوانیم. (۱۸) او حق ندارد تو را از نماز بازدارد! تو از او فرمان  
مبر و نماز را رها مکن، و سجده کن و به پروردگارت تقرب جوی. (۱۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و دوستان و عزیزانی که در این جلسه شرکت دارند. بنده  
هم تبریک می گویم حلول ماه مبارک ربیع الاول را و ان شاءالله که خداوند متعال همه ما را مشمول عنایات و  
توجهات ویژه وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام قرار بدهد.

### شناسه سوره

سوره علق قطعاً سوره مکی است، دست کم درباره پنج آیه اول این سوره میان شیعه و اهل سنت اجماع است  
که این پنج آیه اولین آیاتی است که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است و در حقیقت با نزول این سوره یا  
این پنج آیه رسالت پیامبر بزرگوار اسلام آغاز شده است.

درباره آیات بعدی یعنی از آیه ۶ به بعد اختلاف نظر است که آیا این آیات هم یکجا و با این پنج آیه اول نازل  
شده است یا با یک فاصله زمانی نازل شده اند؟ یا این پنج آیه ابتدا نازل شده است و بعد سوره های دیگری نازل  
شده است و بعد آیات تکمیلی این سوره نازل شده است؛ منتهی پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند که این آیات را  
در کنار آیات آغازین سوره علق قرار بدهید؟

این اتفاقات در نزول تدریجی قرآن کریم رخ می داده است؛ یعنی گاهی اوقات اتفاق می افتاد که پرونده دو سوره  
باز بوده است. ابتدا فرض کنید ده آیه، پانزده آیه یک سوره نازل می شد، بعد جبرئیل می آمد یک سوره دیگری  
را آغاز می کرد و آیاتش را مربوط به سوره دوم نازل می کرد و بعد در نوبت بعدی حالا با یک فاصله زمانی  
آیاتی را نازل می کرد و می فرمود این مثلاً مربوط به سوره قبلی است و نه این سوره جدید. این اتفاق را در نزول  
تدریجی قرآن کریم داریم که رخ داده است؛ لذا برخی معتقد هستند که کل آیات سوره علق یکجا نازل شده  
است، هم زمان نازل شده است، در یک زمان نازل شده است، برخی می فرمایند نه، پنج آیه اول ابتدا در آغاز  
بعثت نازل شده است و بعد فرض کنید سوره مدثر و غیره نازل شده است و سپس آیات تکمیلی سوره علق  
نازل شده است.

اما اگر ما در ادامه مرور کنیم شاید به این نتیجه برسیم که کل این سوره یکجا نازل شده است، چون یک پیوند معنایی بین همه آیات این سوره است ولی فعلاً این مسئله مهمی نیست.

در برابر این قول نسبتاً اجماعی که مفسران شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند و آن این است که سوره علق اولین سوره‌ای است که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است، قول‌های ضعیف و نادری داریم که نه، اولین سوره، سوره مدثر بوده است یا سوره حمد بوده است؛ اما این قول‌ها قابل اعتنا نیست و مورد توجه مفسران نامدار شیعه و اهل سنت قرار نگرفت.

### موضوع محوری سوره

نکته دیگری که درباره این سوره است اینکه موضوع محوری این سوره آن جلوه عظیم ربوبیت عام خداوند متعال است بر بشر در قالب برترین و کریم‌ترین و عظیم‌ترین نعمتی است که در اختیار بشر قرار داده است و آن علم است و علوم مختلف است و ابزار کسب و نشر علم است که یا کتابت و قلم است و در این سوره به آن اشاره شده است؛ «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» یا بیان است که در سوره الرحمن اشاره شده است؛ «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و بعد در ادامه می‌فرماید خب نوع طبیعت انسان‌ها طغیان‌گری است و انسان‌های طغیان‌گر در برابر این نعمت بزرگ الهی، این جلوه بزرگ ربوبیت عام خداوند متعال بر بشر رویکرد درستی را نمی‌گیرند؛ لذا به جای اینکه بر اساس علم رفتار کنند، براساس ظن و توهم و گمان زندگی می‌کنند؛ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ» «أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى». لذا به جای اینکه واقعیت‌گرا باشند، حقیقت‌گرا باشند، براساس توهم و ظن و گمانشان رفتار می‌کنند و همین باعث می‌شود که در سیره علمی و عملی خودشان هم دچار خطا شوند و هم دچار کذب شوند؛ «نَاصِيَةٌ كَازِبَةٌ خَاطِئَةٌ» بعد در ادامه می‌فرماید خب اینهایی که از این نعمت عظیم الهی که واقعیت‌گرایی و حقیقت‌گرایی و علم‌گرایی است، عدول می‌کنند و دچار انحراف می‌شوند و برخی از انحرافاتشان هم در همین سوره یادآور می‌شود؛ «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى \* عَبْدًا إِذَا صَلَّى» بعد به سرنوشت شوم آنها در انتهای سوره اشاره می‌کند؛ پس به این نتیجه رسیدیم که آیات سوره علق یا دست کم پنج آیه نخست این سوره با آغاز بعثت پیامبر بزرگوار اسلام و رسالت آن حضرت هم زمان است.

### مقدمه‌ایی قبل از شروع در تفسیر آیات

قبل از اینکه وارد تحلیل آیات این سوره بشویم باید یک مقدمه بیان کنم که این مقدمه کمک به فهم همین آیات آغازین این سوره می‌کند و آن مراحل بعثت پیامبر بزرگوار اسلام است.

براساس روایات معتبر، نبوت پیامبر بزرگوار اسلام مقدمه‌ای داشته است و آن رؤیاهای صادقه بوده است. مدت زیادی پیامبر بزرگوار اسلام رؤیاهای صادقه ای می‌دیدند که در روایات داریم «كفلق الصبح» مانند آن شکاف صبح کاملاً روشن بود؛ یعنی رؤیاهایی که نیاز به تعبیر نداشت و آنچه که در رؤیا حضرت می‌دیدند دقیقاً به همان شکل و همان جزئیات در عالم بیداری اتفاق می‌افتاد و رخ می‌داد و نیاز به تعبیر نداشت.

بعد از اینکه این مرحله را حضرت طی کردند، رؤیاهای صادقه بسیار زیاد، یک میلی به خلوت گزینی در حضرت ایجاد شد و روز به روز اشتیاق حضرت به خلوت گزینی زیاد شد و شدت پیدا می‌کرد؛ لذا به غار حراء می‌رفتند و در آنجا مشغول عبادت و تفکر و مشاهده کعبه می‌شدند.

در منابع داریم که پیامبر در غار یا عبادت می‌کردند یا دچار تفکر عمیق می‌شدند یا از همان بالای غار کعبه را مشاهده می‌کردند و در کعبه و در خانه خدا تفکر می‌کردند و تعمق می‌کردند.

گاهی اسکان و اقامت حضرت در این غار روزانه بود؛ یعنی صبح می‌رفتند، غروب و شب برمی‌گشتند و گاهی اوقات چند روزی می‌ماندند، آذوقه‌ای با خودشان می‌بردند و در آنجا به عبادت و تفکر مشغول بودند تا سی و هفت سالگی، در سی و هفت سالگی باز این میل و رغبت و شوق حضرت به عبادت و تعبد و خلوت گزینی بیشتر شد. براساس روایاتی که ما داریم، تمام ماه مبارک رمضان را قبل از چهل سالگی در آن چند سال اخیر در غار حراء به سر می‌بردند، گاهی اوقات حضرت خدیجه (سلام الله علیها) آذوقه‌ای را مجدداً برای حضرت در غار می‌فرستادند تا یک ماه تمام شود.

در سی و هفت سالگی حضرت خواب‌هایی می‌دیدند، در این خواب دیگر رؤیای حوادث تکوینی نبود، در روایات داریم که خواب می‌دیدند که «أُتَاهُ آتٌ» یک شخصی بر حضرت وارد می‌شدند و به حضرت می‌گفت یا رسول الله، یعنی حضرت را در عالم رؤیا خطاب می‌کردند که تو رسول خدا هستی. باز این خواب در این دو سه سال آخر از سی و هفت سالگی تا چهل سالگی تکرار شد، تا اینکه یک بار که گوسفندان حضرت ابوطالب (علیه السلام) را به چراگاه برده بودند حضرت جبرئیل بر حضرت ظاهر می‌شود و به حضرت خطاب می‌کند یا رسول الله، حضرت می‌پرسد «من أنت؟» شما چه کسی هستید؟ «قال: أنا جبرئیل أرسلنی الله إلیک لیتخذک رسولاً» من جبرئیل هستم خداوند من را فرستاده است تا تو را به رسالت برسانم.

باز در روایات داریم که در این دو سه سال اخیر حضرت از غار حراء که پایین می آمدند و به سمت منزل می رفتند بعضی وقت ها آن خاشاک، آن درختچه ها، آن درخت یا سنگریزه ها به حضرت سلام می کردند و السلام علیک یا رسول الله می گفتند.

این ماجرای آشکار شدن جبرئیل برای حضرت که قطعاً به صورت تَمَثُّل بوده است و نه به صورت تجسم و وجود عنصری و مادی پیدا کردن، چون ملائکه خصوصاً حضرت جبرئیل جسم ندارد، بدن ندارد، وجود مادی ندارد؛ لذا تجسم به این معنا که در قالب یک بدن مادی قرار بگیرد نیست، اگر هست تمثل است، یعنی در آن قوه خیال و در آن مرتبه برزخی و مثالی انبیاء و اولیاء ظاهر می شود و اولیاء او را می بینند و با او سخن می گویند به گونه ای که اگر افرادی کنار پیامبر یا پیامبران باشند دیگر جبرئیل را نمی بینند، ولی اگر وجود عنصری و جسمانی جبرئیل پیدا بکند کسانی هم که در آن کنار هستند می بینند.

نمونه آن را قرآن کریم درباره حضرت مریم یاد کرده است که «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» آن زمانی که بنا بود حضرت مریم به طور خارق العاده حضرت عیسی (علیه السلام) را باردار شوند، حضرت جبرئیل را در کنار آن جوی آب یا چشمه دید که «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» حضرت جبرئیل در قوه مثال یعنی در ذهن حضرت مریم به صورت یک جوان زیبایی ظاهر شد، برای پیامبران هم همین طور، برای پیامبر بزرگوار اسلام هم به صورت تمثل بوده است.

آن زمانی که حضرت به منزل بر می گردند ماجرا را برای حضرت خدیجه بازگو می کنند، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به حضرت می گویند که «أرجو أن يكون كذلك» من امید دارم که همین طور باشد؛ یعنی جبرئیل تو را به رسالت از طرف خداوند متعال برگزیده باشد.

مرحوم قمی در تفسیرش این ماجرا را که نقل می کند ادامه می دهد که روزی جبرئیل با ظرف آبی ظاهر شد، این ها همه قبل از چهل سالگی است، یعنی قبل از بیست و هفت رجب و نزول سوره علق است؛ جبرئیل نازل می شود و ظرف آبی برای حضرت می آورد و «عَلِّمَهُ الْوُضُوءَ وَ الرَّكُوعَ وَ السُّجُودَ» به حضرت وضو گرفتن و رکوع و سجده را و یک عبادت خاصی را تعلیم می دهد و حضرت دیگر در آن دو سه سال اخیر نماز می خواندند؛ اما آن نمازی که حضرت جبرئیل تعلیم داده بود که در روایات ما از رکوع و سجودش سخن به میان آمده است، اما غیر از این دو ارکان دیگری داشته است ما در روایات نداریم.

«و لما تمَّ له اربعون سنه» زمانی که حضرت به چهل سالگی رسید و سوره علق را دریافت کرد «علمه حدود الصلاة» در چهل سالگی دیگر نماز که در شریعت اسلام است را به حضرت تعلیم داد، منتهای مراتب نه هفده رکعت، بلکه در هر وعده دو رکعت حضرت نماز می‌خواندند به آن شکلی که در چهل سالگی به حضرت تعلیم داده بودند.

حالا اینکه این نمازی که در چهل سالگی تعلیم داده بودند قبل از این بعثت و بیست و هفت رجب بوده است یا بعد از آن بوده است در روایات اشاره‌ای به این نیست، فقط فرمودند که در چهل سالگی این نمازی که باید می‌خواندند را جبرئیل تعلیم داد، این غیر از آن نمازی بود که در سی و هفت سالگی به حضرت تعلیم داده شد.

باز در روایات داریم در سه سال آخری که منتهی شد به رسالت پیامبر بزرگوار اسلام جبرئیل زیاد برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر می‌شدند «يَسْمَعُ حِسَّهُ وَ لَا يَرَى شَخْصَهُ وَ يَعْلَمُهُ الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ وَ لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ» جبرئیل زیاد بر ایشان ظاهر می‌شد، آشکار می‌شد، منتهای مراتب جبرئیل را نمی‌دید، شخص جبرئیل را نمی‌دید ولی حس می‌کرد، سخن او را می‌شنید و جبرئیل به او تعلیم می‌داد آنچه را که پیامبر بزرگوار اسلام به عنوان آخرین پیامبر و اکمل پیامبران، افضل پیامبران، باید قبل از رسالت می‌دانست به حضرت تعلیم می‌داد.

در نهج البلاغه هم وجود مقدس حضرت علی (علیه السلام) اشارات به این مطلب دارند «وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا» امیرالمؤمنین می‌فرماید از آن زمانی که پیامبر بزرگوار اسلام از شیر گرفته شد یعنی یک کودکی شد خداوند متعال «أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ» بزرگ‌ترین ملک و شایسته‌ترین، عظیم‌ترین فرشته خودش را بر پیامبر بزرگوار اسلام مکلف کرد، مراقب او بود، معلم او بود «يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» این جبرئیل بود که از طریق الهام و غیر الهام مکارم اخلاق را، محاسن اخلاق را، آن سیره علمی و عملی شایسته پیامبر آخرالزمان را به پیامبر بزرگوار اسلام تعلیم می‌داد.

بنابراین می‌توانیم این طور نتیجه‌گیری بکنیم که سه سال آخر عمر پیامبر بزرگوار اسلام همراه با نبوت شده است؛ یعنی پیامبر اکرم دارای مقام نبوت شده بود. چون مقام نبوت غیر از مقام رسالت است. مقام نبوت یعنی ارتباط با عالم غیب برقرار کردن، ملک وحی را یا مشاهده کردن و سخن گفتن با ملک، یا بدون مشاهده ملک با ملک وحی سخن گفتن و تعلیم گرفتن و با حقائق غیبی آگاه شدن، این مرتبه نبوت می‌شود.

مرتبه رسالت بعد از مرتبه نبوت است. آنجایی است که یک مأموریت ویژه‌ای برای بندگان خدا پیدا می‌کند، برای امتش، برای هدایت امتش پیدا می‌کند، آنجا رسالت می‌شود. معلوم می‌شود که پیامبر بزرگوار اسلام قبل از رسالت یعنی قبل از چهل سالگی براساس این روایات به مرتبه نبوت رسیده است و بعد در چهل سالگی به مقام رسالت رسیده است و مأموریت الهی را برای بشریت باید از چهل سالگی آغاز می‌کرده است. این طور نبوده است که پیامبر بزرگوار اسلام با غیب، با ملکوت ارتباط با غیب، مشاهده جبرئیل، سخن گفتن با جبرئیل، آشنا نبوده باشد، داستان حضرت پیامبر بزرگوار اسلام با حضرت موسی و برخی از پیامبران فرق می‌کند. حضرت موسی را قرآن کریم در سوره طه، در آیات آغازین سوره می‌فرماید که زمانی که با زن و بچه از شعیب جدا شد و به سمت مصر آمد، در آنجا زمستان بود، سرد بود و راه را گم کرده بودند. یک آتشی را احساس کرد وجود دارد و به خانواده‌اش گفت من می‌روم تا بلکه از این آتش یک قبسی بیاورم یا یک خبری بیاورم، یک راهنمایی پیدا کنم که ما از کدام راه برویم و راه را به ما نشان بدهد. به آنجا که رسید خطاب رسید به حضرت موسی که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» من پروردگار تو هستم نعلین خودت را در بیاور، من تو را انتخاب کرده‌ام «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» تو انتخاب شده هستی و «فَاسْتَمِعْ» و بشنو آنچه را که می‌خواهم بر تو وحی بکنم، «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۱۲) «وَلَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (۱۳) آن آغاز نبوت و رسالت بوده است، دیگر ما روایات نداریم یا آیات قرآن دلالت ندارد که حضرت موسی پیش از این ماجرا جبرئیل را می‌دید، جبرئیل با او سخن می‌گفت و امثال اینها.

پس مسئله مشاهده جبرئیل، سخن گفتن با جبرئیل و دریافت علوم از جبرئیل و حقایق و آن سلام کردن سنگریزه‌ها و اشیاء به پیامبر بزرگوار اسلام به عنوان رسول خدا یا جبرئیل به عنوان رسول خدا برای پیامبر بزرگوار اسلام پیش از این چهل سالگی اتفاق افتاده است و یک امر مأنوسی بوده است. این روایت را توجه داشته باشید تا به تفسیر آیات این سوره وارد شویم.

### تفسیر آیه اول

اولین آیه این سوره «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ بخوان با نام پروردگار خودت، آن کسی که خلق کرد. خود این آیه را اگر ما به حواشی این آیه و نکات حواشی توجه نکنیم، خود این آیه خیلی ابهامی ندارد، چالش ندارد، بخوان با نام پروردگارت، آن پروردگاری که خالق عالم است.



## اولین آیه که بر پیامبر نازل شد

اما نکات جانبی وجود دارد که این نکات جانبی باعث شده است که مفسرین تفاسیر مختلفی ارائه بکنند، اولین نکته این است که این آیه و چند آیه بعدی اولین آیات قرآن کریم است که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است، یک؛ دوم اینکه پیامبر بزرگوار اسلام امی است، درس نخوانده است، خواندن و نوشتن بلد نیست، نمی تواند یک متنی را بخواند، یک کتابی را بخواند که آنجا به ایشان خطاب شده است «اَقْرَأْ» ای کسی که امی هستی و خواندن بلد نیستی، بخوان! این باعث شده است که مفسران دچار چالش بشوند.

## مفهوم واژه قرائت

نکته دیگر که این چالش را اضافه کرده است مفهوم واژه قرائت است. نکته دیگر روایاتی است که اهل سنت نقل کرده اند و مفسران اهل سنت بر این روایات تکیه کرده اند، خواسته اند این آیات را با تکیه بر آن روایات تفسیر کنند. این باز ابهام و مشکل را زیاد کرده است و نوعاً هم این روایات به کسانی منتهی می شود که نه اعتبار درستی در میان صحابه دارند، یعنی به پیامبر بزرگوار اسلام این روایات منتهی نمی شود، به حضرات معصومین هم منتهی نمی شود، به ابن عباسی منتهی می شود که ابن عباس آغاز وحی را درک نکرده است و او چند سال بعد از بعثت پیامبر اکرم به دنیا آمد یا به عائشه منتهی می شود یا به برخی از صحابه دیگر، حالا می گوئیم که این روایات روایات جعلی هم هستند؛ یعنی روایاتی جعلی باعث شده است که آنها بیایند و این آیات را به نوعی تفسیر بکنند.

گفتم آن نکته جانبی دیگری که باعث ابهام برای این دسته از مفسران شده است خود مفهوم واژه قرائت است. «اَقْرَأْ» از قرائت است، سخن در این است که این قرائت به چه معنا است؟ آیا در تحقق مفهوم قرائت وجود یک متن لازم است، آن هم یک متن پیشینی؟ یا وجود یک متن یا نوشته پیشینی لازم نیست؟ اگر شما گفتید که در تحقق مفهوم قرائت وجود یک نوشته پیشینی شرط است، آن زمان باید بگوئیم که یک نوشته ای باید در آغاز رسالت در مقابل پیامبر اکرم، این پیامبر امی قرار بگیرد، آن زمان این پیامبر آن نوشته را بخواند تا صدق «اَقْرَأْ» بشود و صدق قرائت بشود. آن زمان این سؤال مطرح است که این نوشته پیشینی که شرط تحقق این مفهوم قرائت است باید لزوماً یک متن متعارف محسوس باشد؟ یا همین الفاظ و جملات مثلاً عربی باشد که پیامبر اکرم مأمور به خواندن آن شود؟ یا لزومی ندارد این نوشته، یک نوشته مخصوص دنیوی باشد و می شود یک نوشته ملکوتی باشد؟ باز این سؤال مطرح می شود که در مقابل پیامبر بزرگوار اسلام چه متنی قرار داشته است؟

آیا همین قرآن بوده است؟ آیا همین آیات سوره علق بوده است؟ یک متن دیگری بوده است؟ که باز این یک سؤال دیگری است که مطرح است.

پس ببینید اگر شما گفتید در مفهوم قرائت وجود یک نوشته پیشینی شرط است باز با این سؤالات مواجه می‌شوید، اما اگر گفتید نه شرط نیست لزومی ندارد یک متنی باشد، یک نوشته‌ای باشد آن زمان «أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» یک معنای دیگری پیدا می‌کند و یک شکل دیگری پیدا می‌کند.

بعد سؤال دیگر این می‌شود که اگر آغاز دریافت آیات نخستین لزوماً یک متن نوشته‌ای بوده باشد و پیامبر هم خواندن بلد نیست، باید در آن زمان خواندن یاد گرفته باشد، آیا این تکرار شده است یعنی هر وقت جبرئیل آیات دیگر و سوره‌های دیگر را نازل می‌کرد یک متنی در مقابل پیامبر اکرم قرار می‌دهد که مثلاً سوره طه، سوره شوری، سوره حمد، این را باز دوباره یک متنی بوده است در مقابل پیامبر و پیامبر باید آن را می‌دید تا اینها را دریافت کند؟ یا چنین متنی در کار نبوده است و در موارد دیگر این اتفاق نیفتاده است، فقط در آغاز رسالت یک متنی بوده است و باید آن متن قرائت می‌شد؟

اگر بگوییم این طور بوده است خب باز این سؤال مطرح می‌شود راز و فلسفه‌اش چیست؟ چرا چنین متنی باشد آن هم برای بار اول و برای بارهای بعدی تکرار نشود؟ آن زمان سؤال دیگر این است اصولاً «أَقْرَأُ» در اینجا متعلق و مفعولش ذکر نشده است، «أَقْرَأُ» چه چیزی را؟ آیا مراد از متعلق «أَقْرَأُ» قرآن است «أَقْرَأُ الْقُرْآنَ» یا عین آیه «أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» یا نه اصلاً متعلقش قرآن نیست؟ اگر گفتید متعلق «أَقْرَأُ» قرآن نیست باز اصلاً این بحث‌ها پیش نمی‌آید، این نوشته‌ها پیش نمی‌آید، آن روایات یک اثر طبق روایات می‌شود.

این‌ها سؤالاتی است که ذهن مفسران را مشغول کرده است و خواسته‌اند یک تفسیری ارائه بکنند. هر چند پاسخ به برخی از این سؤالات لزوماً نقشی در تفسیر این آیه ندارد یک بحث‌های کلامی است که ما هم در آن ورود نمی‌کنیم.

آن زمان باز سؤالات جانبی غیر مرتبط دیگری مطرح می‌شود که اگر پیامبر اکرم در آغاز رسالت در دریافت این پنج آیه خواندن یاد گرفته است فقط خواندن متن قرآن را جبرئیل به او تعلیم داده است یا نه هر متنی دیگری را هم که عربی باشد یا غیر عربی می‌توانسته است بخواند؟ این‌ها سؤالاتی است که مطرح است.

بعد از این مقدمات و اشاراتی که کردیم حالا باید وارد شویم ببینیم که مفسران چه تفسیری از این آیات ارائه کرده‌اند و به دست دادند.

## تفسیر مرحوم طبرسی از این آیه

مرحوم طبرسی اصولاً فضا را عوض کرده است گفته است که «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» مفعول «اقْرَأْ» قرآن نیست، مفعول «اقْرَأْ» آن «بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» است، (با) در «بِاسْمِ» بای زائده است، شما به این (با) توجه نکنید چون بای زائده است معنای آیه این است «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» نام پروردگارت را بخوان یعنی ذکر بگو، در واقع این آیه از نظر مرحوم طبرسی در اوزان آیه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» است، نام خدا را تعظیم کن، اسم خدا را تعظیم کن و تسبیح کن؛ یعنی مسمی را، مسمی را یاد کن، مسمی را تعظیم کن و اگر شما این طور معنا کردید، این طور که ایشان معنا کرده است دیگر اصلاً آن سؤالات مطرح نمی‌شود و فضای این آیه تغییر می‌کند.

برخی تصریح کرده‌اند که مراد از «اقْرَأْ» همان «أذکر» است؛ «أذکر اسْمَ رَبِّكَ» یاد کن، نام پروردگارت را یاد کن و (با) هم بای زائده است. خب این تفسیر نه با سیاق آیات سازگار است و نه براساس قواعد موجه است، چون ما دلیلی نداریم (با) را زائده بگیریم، دلیلی ندارد «اقْرَأْ» را به معنای «سَبِّحْ» فرو بکاهیم و بگوییم «اقْرَأْ» یعنی «سَبِّحْ»؛ یعنی تعظیم کن یعنی «عزم» تعظیم کن و تکریم کن نام پروردگارت را یعنی مسمی را، نیاز به این نیست که بله زمانی ما می‌توانیم واژه‌ای از واژگان قرآن را، جمله‌ای از جملات قرآن را برخلاف آن معنای حقیقی و ظاهری و متعارف تفسیر کنیم و معنا کنیم که در واقع یک موانع جدی عقلی یا نقلی داشته باشیم، آن موانع باعث شوند که ما نتوانیم آن واژه را بر معنای حقیقی خودش تفسیر کنیم، اما در این آیه چنین مانع عقلی و نقلی در کار نیست.

## تفسیر دیگر مفسران

مفسران دیگر نوعاً یک تفسیر واحدی را به دست داده‌اند با اختلافات جزئی که دارند؛ مثل مراغی، مثل ابن عاشور، مثل فخررازی، مثل آلوسی و... آنها می‌گویند که یعنی از بیاناتشان این استفاده می‌شود که اینها می‌گویند قرائت یعنی خواندن یک متن، خب پیامبر هم که اُمّی بوده است و اصولاً نمی‌توانستند متن عربی بخوانند، متنی را بخوانند، خب پس این آیه را چگونه باید تفسیر بکنیم؟ اینها می‌گویند مراد این آیه این است که ای پیامبر تو در آینده قدرت بر خواندن پیدا می‌کنی، الان ما قدرت خواندن به تو می‌دهیم و کتابی که بر تو نازل شد، قرآنی که بعداً بر تو نازل می‌شود تو می‌توانی آن قرآن را بخوانی یعنی آن قرآن را بخوان.

مراغی می گوید که مراد از «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» یعنی «صر قارئاً بقدره الله الذي خلقك» ای پیامبر تو با آن تصرف ولایی که خداوند الان در جان تو می کند تو قاری می شوی، تو خواندن یاد می گیری، نسبت به چه چیزی؟ نسبت به کتابی که بعداً بر تو نازل می شود می توانی عبارات و جملات آن را بخوانی.

ابن عاشور هم نوعاً همین را می گوید، فخررازی هم همین را می گوید، ابن عاشور می گوید «أَقْرَأَ یعنی سیکون قارئاً» تو در آینده نزدیک قارئ می شوی و می توانی کتابی که خدا بر تو نازل می کند بخوانی، اما الان چیزی نیست که بخوانی؛ این «أَقْرَأَ» می گویند طلب تحصیل است، تحصیل قرائت است؛ یعنی به زودی کتابی بر تو املاء می کنیم و تو می توانی آن کتاب را بخوانی، ابن عاشور می گوید چرا این طور تفسیر می کنیم؟ می گوید به خاطر اینکه الان کتابی در کار نیست، نوشته ای در کار نیست، اگر یک کتاب و کلام ملفوظ و نوشته شده ای بود و بر پیامبر املاء می شد بعد می شد به پیامبر بگوییم آن کتاب را حالا بخوان، الان که کتابی املاء نشده است، معلوم می شود اینها در مفهوم قرائت وجود یک نوشته دارای الفاظ و جملات را شرط می دانند و می گویند حالا که چنین نوشته ای وجود ندارد این «أَقْرَأَ» را الان نگوییم باید بگوییم در آینده نزدیک تو قاری می شوی. فخررازی هم همین طور است. دیگران هم همین طور هستند.

## روایات اهل سنت ذیل این آیه

اینها آن زمان یک روایتی را آوردند و روایاتی را آوردند معلوم می شود که مستندشان در تفسیر این بخش از آیه، در تفسیر «أَقْرَأَ» همین روایات است، روایات را یا به برخی از صحابه منتهی می شود که آنها از عایشه نقل می کنند یا خود عایشه می گوید، یا برخی از صحابه هم از خودشان نقل می کنند. اما این روایات در منابع روایی اهل سنت قرار دارد، حالا من دو تا از این روایات را می خوانم چون نشانگر یک سری لغزشها است و یک نکات کلیدی و مهمی هم به دست ما می دهد.

اولین روایت روایتی است که بخاری و مسلم در کتاب صحیح شان نقل کردند، طبری در تاریخش نقل کرده است، ابن هشام در سیره اش نقل کرده است و اینها می گویند پیامبر بزرگوار اسلام در غار حراء خلوت کرده بود، به عبادت مشغول شد که به یک باره یک صدائی از هاتفی شنید، همین که آن صدا به گوش پیامبر اکرم رسید ترس همه وجودش را گرفت و سرش را بلند کرد یک صورتی دید، یک شخصی با یک هیبت و صورت وحشت آوری و ترسناکی را مشاهده کرد به گونه ای که پیامبر اکرم به حرکت شد، میخکوب شد و نتوانست کاری بکند! از ترسی که جان پیامبر اکرم را گرفته بود! بعد برای اینکه خودش را از این صورت و از این خیال رها بکند به جهت دیگری نظر کرد، این صورت را آنجا هم دید! به آسمان نظر کرد این صورت را آنجا هم دید!

به پشتش نظر کرد، به هر جهتی نظر می‌کرد این صورت ترسناک و وحشت آور را می‌دید، به گونه‌ای که نزدیک بود پیامبر اکرم از وحشت خودش را از بالای کوه به پایین پرتاب بکند و این وضع و حال روحی برای پیامبر اکرم بوجود آمد، به خودش که آمد دلش پر از اضطراب و وحشت بود به سمت منزل رفت، بر حضرت خدیجه وارد شد، در حالیکه تب و داغی همه بدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) را گرفته بود به حضرت خدیجه عرض کرد که «یا خدیجه ما لی؟» یعنی خدیجه، من چه مشکلی دارم؟ می‌ترسم که من دچار جنون یا دچار کهنات شده باشم! یا این چهره‌هایی که دیدم آدم عاقل چنین چهره‌ای نمی‌بیند، آدم عاقل چنین ندایی و چنین سخنی را نمی‌شنود. گویا من دچار جنون یا کهنات شده‌ام و بر خودم می‌ترسم که عقلم را از دست داده باشم! حضرت خدیجه به پیامبر بزرگوار اسلام دل‌داری دادند «کلاً یابن عم أبشر أثبت و الله لایغضیک ابداً» نه این طور نیست، بر تو بشارت باد و تو ثابت قدم باش، خداوند متعال هرگز تو را خوار نمی‌کند، «فو الّذی نفس خدیجه بیده» به خدائی قسم که جان خدیجه در دست او است من امید دارم که تو پیامبر این امت باشی به خاطر اینکه تو همواره صله رحم می‌کنی، راستگو هستی، مهمان دار هستی، به مستمندان و گرفتاران کمک می‌کنی و هرگز دچار گناه نشده‌ای، حضرت خدیجه یک آرامش قلبی داد که ترس از وجود پیامبر اکرم برود و تا حدی هم مؤثر بود، بعد خدیجه (سلام الله علیها) به پیامبر اکرم گفتند که خب می‌توانیم این شخص را امتحان بکنیم، این بار اگر آن چهره و آن شخص به سراغت آمد من را خبر کن و او را آزمایش بکنیم، اگر که آن فرد آمد من را خبر کن، می‌گویند حالا ساعاتی بعد، روز بعد آن چهره و آن شخص بر پیامبر اکرم ظاهر شد، پیامبر اکرم به خدیجه گفتند که بله او آمده است، حضرت خدیجه به پیامبر اکرم گفتند که خب من الان اگر این روسری خودم را بردارم، حجابم را بردارم، به هم نزدیک شویم اگر ملک باشد و جبرئیل باشد می‌رود، حیا می‌کند و می‌رود، اگر شیطان باشد می‌ماند و تو مطمئن می‌شوی که آن چرا را که دریافت کرده‌ای شیطان نبوده است، یعنی منشاء ترس پیامبر اکرم ص این بود که نکند شیطان بر من ظاهر می‌شود و این حرف‌ها را می‌زند، یک بار می‌گوید تو رسول خدا هستی، یک بار مثلاً چهره‌اش را تغییر می‌دهد و غیره و این شیطان است نه ملک وحی باشد.

اتفاقاً این تجربه را، این آزمایش را انجام می‌دهند و از پیامبر اکرم می‌پرسد که خب حالا که من حجابم را برداشتم آن شخص هست یا رفت؟ پیامبر اکرم فرمودند نه رفت، او در اتاق نماند و رفت، حضرت خدیجه گفت پس بدان که این ملک وحی است و نترس و مطمئن باش و شک را از دلت بیرون کن. بعد به پیامبر اکرم گفت برای اینکه اطمینان بیشتری کنی و یقین پیدا کنی، من می‌روم نزد پسر عموم ورقه بن نوفل که یک مشرکی بود که قبلاً مسیحی شده بود و عهدین را ترجمه می‌کرد. می‌گفت می‌روم و از او می‌پرسم، می‌گویند

حضرت خدیجه نزد ورقه آمد و از او پرسید، ماجرا را توضیح داد که بله همسر من در غار حراء چنین اتفاقی برایش افتاده است و به او گفت که برو به او بشارت بده، آن شخصی که بر او ظاهر شده است ناموس اکبر است؛ ناموس اکبر کنایه از حضرت جبرئیل است. برو به همسرت بگو آن کسی را که دیدی حضرت جبرئیل بوده است و تو پیامبر می‌شوی و اگر من زمان تو را درک کنم من به تو ایمان می‌آورم. این روایتی است که بخاری و مسلم و اینها نقل کرده‌اند، مفسران اهل سنت هم نقل کرده‌اند.

یک روایت دیگر از عایشه است؛ عایشه صدر این داستان را مثل همین داستانی که مسلم و بخاری نقل کرده‌اند نقل می‌کند، متنها با این تفاوت که شبی که پیامبر بزرگوار اسلام برای عبادت به غار حرا رفته بود فرشته وحی بر پیامبر اکرم نازل شد و به پیامبر اکرم گفت «اَقْرَأْ» پیامبر فرمود «ما انا بقارئ» من خواندن بلد نیستم، من نمی‌توانم بخوانم، دوباره جبرئیل فرمود «اَقْرَأْ» دوباره من گفتم من نمی‌توانم بخوانم، من خواندن بلد نیستم «ما انا بقارئ» بار سوم همین طور، هر بار جبرئیل من را می‌فشارد، می‌گفت «اَقْرَأْ» زهانی که من می‌گفتم «ما انا بقارئ» من را می‌فشارد، چنان می‌فشارد که گویا جانم می‌خواهد از دهانم خارج شود، این قدر سخت بود و دشوار بود. بار چهارم که من را فشارد به من گفت «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» و آن زمان من این سوره را گرفتم و آمد.

عایشه می‌گوید پیامبر اکرم به سمت منزل آمد وارد خانه که شد به اهل و عیال گفت «زَمَلُونِي، زَمَلُونِي» من را با یک پارچه‌ای، با یک ردایی، با عبایی بپوشانید. پیامبر اکرم اضطراب داشت، ترس داشت، تب کرده بودند. مدتی که استراحت کردند ترسشان و اضطرابشان کم شد و داستان را برای حضرت خدیجه نقل کردند و حضرت خدیجه پیامبر اکرم را نزد ورقه برد. در روایت قبلی این بود که نه، خود خدیجه رفت نزد ورقه، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) و آنجا داستان را نقل کرد و آن جواب را شنید. در روایت دوم که مفسران نوعاً این روایت دوم را هم نقل می‌کنند اینکه نه، خود پیامبر اکرم را برد نزد پسر عمویش. آن زمان ماجرا را که نقل کرد او به پیامبر اکرم گفت نترس، اضطراب نداشته باش، شک نکن، تو پیامبر شده‌ای و آن کسی که بر تو ظاهر شده است و گفته است بخوان بدان که او جبرئیل بوده است نه شیطان، خیالت راحت که ابلیس و شیطان نبوده است.

خب این روایت جعلی مورد نقد قرار گرفته است، هم مرحوم علامه طباطبائی نقد کردند، هم بزرگان دیگری مثل مرحوم آیت الله معرفت نقد کردند و دیگر بزرگان. اولین اشکال این روایت جعلی این است که نسبت شک به پیامبر اکرم می‌دهد، یعنی پیامبر اکرم وحی را دریافت کردند اما یقین ندارد این وحی است یا سخن شیطان است، اینکه دیده است جبرئیل است یا شیطان است؟ آنکه برای وی خوانده شده است سخن خدا است یا

القائات شیطان است؟ و بعد از این شک دچار اضطراب و ترس درونی شده، ترسی که هیچ راهی برای زوالش نبوده است، اضطرابی که راهی برای زوالش نبوده است و اینکه بروند نزد یک فرد کافر نصرانی و همین که آن فرد نصرانی به پیامبر اکرم بگوید خیالت راحت، پیامبر هم خیالش راحت شد! همین که آن فرد به او گفت تو پیامبر شده‌ای، او هم جبرئیل بوده است و شیطان نبوده است و پیامبر مطمئن شد که پیامبر شده است و جبرئیل را مشاهده کرده است و شیطان نبوده است.

مرحوم علامه می‌فرماید که این چه اوضاعی است؟ مگر این ورقه که بوده است؟ مگر سخنش مشتمل بر چه دلیل و برهان و بینه قطعی بوده است که پیامبر اکرم باعث شود اطمینان کند، یقین کند و اضطراب و ترس را از پیامبر اکرم برطرف کند؟ آیا پیامبر آخرالزمانی که می‌خواهد یک دین جاودان داشته باشد او باید محتاج یک نصرانی شود و آن نصرانی هم صرفاً به پیامبر اکرم بگوید بله تو پیامبر هستی و اطمینان داشته باش و همین او را مطمئن به نبوتش کند و یقین به رسالتش پیدا کند و اینکه چه بینه‌ای در سخن او بوده است؟

پیامبری که می‌فرماید «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» قرآن می‌فرماید پیامبر اکرم هر آیه‌ای از آیات قرآن را که می‌خوانند، هر آیه‌ای از آیات قرآن را که دریافت می‌کند و تبلیغ می‌کند با بصیرت قطعی بوده است، با یک علم و یقین شهودی و درونی بوده است، این چه علم و یقینی است که متکی است بر صرفاً یک گزارش یک نصرانی!

نکته بعد و اشکال بعد این است که ترس پیامبر، اضطراب پیامبر اکرم و شک پیامبر اکرم را ورقه بن نوفل رفع کرد، شک موسی را چه کسی رفع کرد؟ شک حضرت عیسی را چه کسی رفع کرد؟ شک حضرت ابراهیم و صد و بیست و چهار هزار پیامبر را چه کسی رفع کرد؟ آیا هر پیامبری محتاج یک شخصی می‌شده است؟ باید می‌رفت و به یک کاهنی، به یک مرتاضی، به یک ساحری، به یک کسی که با علوم غریبه ارتباط دارد باید برود به او بگوید که آیا این حالت بر من اتفاق افتاده است؟ شما به من بگو من دچار توهم و خیال و شیطان زدگی شده‌ام، جن زدگی شده‌ام یا نه من پیامبر خدا هستم؟ مطمئن شوم و بروم سراغ رسالتم. پیامبران دیگر را چه کسی مشکشان را برطرف می‌کرد؟

بعد مرحوم علامه طباطبائی گذارا اشاره می‌کنند و وارد ادله نمی‌شوند، دلایلشان را اینجا نمی‌آورند، در جاهای دیگر بحث کرده‌اند که اصولاً برپایه ادله عقلی قطعی و روایات قطعی هر پیامبری با یک یقین درونی، با یک علم حضوری و شهودی درونی که هیچ شکی، کمترین شکی در آن نبوده است، ذره‌ای شک در آن نبوده است این یقین پیدا می‌کرد که پیامبر است و رسول شده است. این در اولین مواجهه‌هایی که با خداوند برای او اتفاق

می افتاد یا در اولین مواجهه‌ای که با جبرئیل برای او رخ می‌داده است، یقین قطعی شهودی صددرصد پیدا می‌کرد که این جبرئیل است و در محضر خدا است و سخن خدا را از طریق جبرئیل دارد می‌شنود یا بی واسطه جبرئیل دارد می‌شنود.

روایات در این زمینه زیاد است مثلاً زراره از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کنند یابن رسول الله پیامبر بزرگوار اسلام چطور یقین پیدا کرد که آنچه که شنید بار اول سخن جبرئیل بوده است و آیات قرآن بوده است؟ آیا نترسید که القائنات شیطانی بوده باشد؟ امام صادق (علیه السلام) در جواب فرمودند که «إِنَّ اللَّهَ إِذَا اتَّخَذَ عَبْدًا رَسُولًا أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَّارَ» خداوند متعال هر کسی را که به رسالت برگزیند در اولین مواجهه و اولین وحی یک سکینه علمی، یک وقار علمی و یقینی به او می‌دهد، یک یقین قطعی به او می‌دهد که آن یقین قطعی برای او آرامش و سکینه و وقار می‌آورد، بدون اینکه محتاج به خلق الله باشد یا علل و اسباب دیگری باشد.

علل و اسباب دیگر آن است که عده‌ای از اندیشمندان اهل سنت و برخی از محدثین شیعه گفتند که معجزه است و می‌گویند پیامبران با معجزه‌ای که انجام می‌دهند یقین می‌کنند تازه پیامبر شده‌اند، این هم حرف غلطی است. معجزه برای ایجاد یقین در امت است، در پیامبران است، نه ایجاد یقین در خود پیامبر، خود پیامبر از طریق همان علم شهودی و مشاهده قلبی و علم حضوری یقین پیدا می‌کند. امتش اگر شک کردند که این راست گفت یا هست یا نیست تقاضای معجزه می‌کنند و او برای اینکه امت یقین کند معجزه می‌آورد.

پس پیامبر و پیامبران نیازمند به هیچ عامل بیرونی نیستند، فقط نیازمند خدا هستند که خداوند متعال آن یقین و وقار علمی را در آنها ایجاد کند و او هم ایجاد می‌کند.

باز از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که «کیف علمت الرسل أنَّها رسل؟» اصولاً پیامبران چگونه یقین پیدا می‌کنند که رسول شدند؟ امام صادق (ع) فرمود «كشفت عنهم الغطاء» پرده‌ها از روی چشم و دل آنها کنار می‌رود و یقین قطعی و صددرصد شهودی پیدا می‌کنند که در محضر خدا هستند و جبرئیل را می‌بینند و سخن خدا را دارند می‌شنوند.

باز در روایت دیگری زمانی که از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌شود که چگونه پیامبران یقین پیدا می‌کنند یا پیامبر اکرم یقین پیدا کردند که رسول خدا هستند و جبرئیل را می‌بینند نه شیطان را، امام صادق (علیه السلام) فرمودند پیامبر اکرم یا پیامبران با یک توفیق الهی چنین علم و یقینی پیدا می‌کنند که آن توفیق الهی همان «كشفت عنهم الغطاء» است که در روایت دیگر آمده است.



پس این روایت جعلی است. این قابل استناد نیست. زمانی که این روایات را کنار بگذاریم آن زمان آن تکیه گاه این مفسران است، تفسیر این آیه هم سست می‌شود، اختلاف مضامینی که این روایات دارند خودش نشان می‌دهد که این روایات قابل اعتماد نیستند، مثلاً در برخی از روایاتشان آمده است که حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به تنهایی رفت، در برخی از روایاتشان آمده است که پیامبر اکرم را با خودش برد، در برخی از روایات آن گفتگوی «ما انا بقارئ» نیامده است یا جبرئیل من را فشرده به قدری سخت که نزدیک بود جانم از دهانم خارج شود این آمده است در برخی از روایاتشان نیامده است.

در روایات شیعه ما روایات زیادی نداریم که این ماجرا را شرح داده باشد، دست کم با تتبعی که بنده کردم من دو روایتی که به امام منتهی شود بیشتر پیدا نکردم؛ البته چرا دو، سه روایت دیگری مرحوم قمی در تفسیرشان دارند ولی آنجا چون نمی‌فرمایند «قال الصادق یا قال الباقر» آنجا معلوم نیست که مرحوم قمی الان نظر خودش، فهم خودش را می‌گوید یا واقعاً دارد روایت نقل می‌کند! تفسیر قمی چنین ویژگی را دارد، در تفسیر قمی گاهی اوقات مرحوم قمی می‌فرمایند «قال الصادق علیه السلام، معلوم است دارد روایت نقل می‌کند، دارد کلام امام را نقل می‌کند، در برخی از موارد نه، یک جمله‌ای را نقل می‌کند بدون اینکه استناد به امام بدهد و روشن نیست که این جملات آیا کلام امام است یا نیست. برخی البته گفته‌اند کلام امام است، برخی تردید کردند. دست کم نمی‌شود یقین پیدا کرد در این نوع نقل‌هایی که مرحوم قمی دارد مطمئن شویم که دارد نقل قول از امام می‌کند. آن مقداری که بنده دیدم گفتم دو روایت بیشتر نیست یک روایت از امام هادی (علیه السلام) است و یک روایت از امام باقر (علیه السلام) است.

در روایت امام هادی (علیه السلام) داریم که جبرئیل پیامبر بزرگوار اسلام را فشرده بعد فرمود «إقرأ» پیامبر نگفت «ها انا بقارئ» فرمود «و ما أقرأ؟» چه بخوانم؟ «و ما أقرأ؟» با «ها انا بقارئ» خیلی فرق دارد، «ها انا بقارئ» یعنی قدرت خولندن ندارم «ما أقرأ؟» یعنی می‌توانم بخوانم اما چه بخوانم؟ چه چیز را باید بخوانم که جبرئیل گفت «أقرأ باسم ربك الذي خلق» .

در روایت امام باقر (علیه السلام) آن بحث فشرده و امثال اینها هم دیگر در کار نیست، امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند «نزل جبرئیل فقال أقرأ» جبرئیل نازل شد و به پیامبر اکرم گفت بخوان، پیامبر اکرم فرمود «و ما أقرأ؟» چه بخوانم؟ جبرئیل گفت «أقرأ باسم ربك الذي خلق» بخوان به نام پروردگارت که او همه اشیاء را آفرید.

این هم نکاتی که در روایات ما است ان شاء الله ادامه بحث برای جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته